

نعمهء وحدت

سخن از باغ و بهار و گل و بلبل بزنید ساعسو و باده و چمانه و از مل بزنید
گپ وحدت به تعقل ز تو اصل بزنید هر کجا مرز کشیدند ، شما پل بزنید

حرف طهران و سمرقند و سرپل بزنید

نعمه عشق شنیدید ، شتابید به او هر که از صلح رقم کرد ببالید به او
اُذنِ واعیه دیدید ، بخوانید به او هر که از جنگ سخن گفت ، بخندید به او

حرف از پنجه سره رو به تحمل بزنید

یار هر جا کذری کرد روید بر سر ره قصه حسن ، بخوانید به خورشید و به مه
به دل و ، دلبر و ، دل داده ، بگوئید به به نه ، بگویید ، به بت های سیاسی نه نه
روی کور همه تفسر ه ما ، گل بزنید

آب از دهه پغنسان و سمنتی ، از غور گادر از ناروی و بلشیک و هم از سنگاپور
چونه و ریک ز هلمند و ، ز کولاب ، آگور مشی از خاک بخسارا و ، گل از نیشاپور

باهم آرید و به محسرو به کابل بزنید

مادرانی که ندیدند ، بجز جنگ و ستیز خواهرانی که نبودند بجز ، پاک و تمیز
بانوانی که چو حورند و زمان کرده کنیز **دخترانِ قفسِ افتاده پامیر عزیز**
کلی از باغِ خراسان ، به دو کاکل بزید

سُفرهٔ عشق نماید به هر گوشه یی باز چیزی گرنیست ، یارید فقط ، نان و پیاز
تارکِ سُجّه و از روزه و زکات و نماز **جام از بلخ بسیارید و شراب از شیراز**
مستی هر دو جهان را به تغزل بزید

یوسفِ طبع من از ناز به بازار آمد صد زلیخا رخ پر نور خسیدار آمد
خط فاصل ز حریفانِ خطاکار آمد **هر کجاست مرز .. بخشید که تکرار آمد**
فرض بر اینک ، کشیدند دو تاپل بزید

(بارور) طبع (نجیب پی) که به افغان آمد گپ کابل ز دوشنبه و ز طهران آمد
«نمشتا» خامهٔ تخمیس به جولان آمد به تحسّی حقیقت ، همه میدان آمد
نعمهٔ وحدت عالم ، به تسلسل بزید

نوت : تراوش از خامهٔ کهر بار جناب **نجیب بارور به رنگ قرمز**
و چکیده از خامهٔ شگفته این کمترین به رنگ سیاه رقم شده